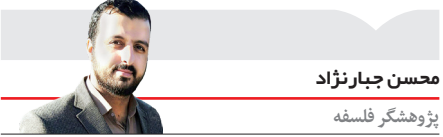


کارآمدی دولت‌ها بدون تدارک بنیادی فلسفی ایده‌های متوهمانه است

چرا برای ارتقای کارآمدی دولت در ایران به فلسفه سیاسی نیازمندیم؟



محسن جبار نژاد

پژوهشگر فلسفه

در اهمیت کارآمدی همین بس که به تعبیر سیمور مارتین لیبست افول مستمری یا بلندمدت کارآمدی سیستم، حتی ثبات یک نظام مشروع را به‌مخاطره می‌اندازد. با این وصف پربیره نیست که کارآمدی را مشروعیت ثانویه دانسته‌اند؛ چه اینکه یک نظام سیاسی یا یک دولت، ولو با فرض برخورداری از مشروعیت اولیه و حقانیت در حکمرانی در نزد افکار عمومی، چنانچه نتواند یا در ارتقای کارآمدی خود بکوشد، یا به‌های مشروعیت اولیه خویش رانیز از دست خواهد داد. به‌عنوان مثال یکی از مهم‌ترین معیارهای ارزیابی کارآمدی یک نظام سیاسی، میزان توفیق سیاسی در تحقق عدالت اجتماعی است. اگر بنابر دلایلی آن نظام سیاسی نتواند یا نخواهد عدالت را محقق کند، به همان میزان از مشروعیتش کاسته خواهد شد. به‌عبارتی یک نظام سیاسی به همان میزان مشروع است که کارآمد است. البته در بحث کارآمدی باید به موانع تحقق کارآمدی و امکان‌ها و ظرفیت‌ها هم توجه داشت نیز باید توجه داشت کارآمدی مفهومی نسبی است و بسته به ارجاع آن به هر نظام ارزشی و معرفتی خاص، معنایی متفاوت به خود می‌گیرد.

کارآمدی را از منظرهای گوناگونی می‌توان مورد تامل و مذاقه قرار داد. برخی از منظر جامعه‌شناختی، برخی از منظر علم مدیریت و دیگرانی از منظر علم اقتصاد و نیز سایر دانش‌ها، کارآمدی را مورد توجه قرار داده‌اند، به عبارت دیگر کارآمدی متعلق دانش‌های گوناگونی است. زاویه ورود نوشتار حاضر به بحث کارآمدی، فلسفه سیاسی به‌ویژه با تاکید بر فلسفه سیاسی اسلامی است. فلسفه سیاسی اسلامی، یک دانش اسلامی محسوب می‌شود، چنانکه در یک تلقی کلان‌تر، بخشی از سنت اسلامی محسوب می‌شود؛ مع‌الاسف ما امروزه حداقل در حوزه فلسفه سیاسی، با این سنت تا حدود زیادی بیگانه‌ایم. توضیح این مساله نیاز به ذکر مقدماتی دارد که در ادامه بدان اشاراتی خواهد شد.

کارآمدی و وجه هنجارین سیاست (سنت سیاسی اسلامی)

امروزه بازگشت به سنت و سنت‌پژوهی مجددا در کانون توجه مطالعات معاصر قرار گرفته است. جالب‌آنکه برخی کارهایی که در زمینه تبارشناسی مدرنیته و کشف خاستگاه آن انجام شده (نظیر اثر اخیری که در ایران هم ترجمه شده، یعنی «ریشه‌های الهیاتی مدرنیته» که ایده گسست کامل اندیشه تجدد از سنت قرون وسطایی را قرین به صحت نمی‌داند و برای مدرنیته تباری الهیاتی قائل است)، نشان می‌دهد که سنت نقش مهمی در شکل‌گیری ایده تجدد ایفا می‌کند. این اثر و آثار درخشان برخی متفکران نظیر هانس بلومنبرگ، آмос فانکنشتاین و اریک فوگلین نشان می‌دهد اغلب روایت‌هایی که از مدرنیته بیان می‌شود، یک‌سپونگرانه و مطلقا کلیشه است. اینها همه نشان‌دهنده این است که «تفکر در بیرون از سنت»، پنداری ناصواب بیش نیست. حال اگر سنت اینقدر مهم است، چرا نتوان و نباید از آن برای لحظه «حال» چاره‌خواست و از «آینده» و امکان‌های فراره، از سنت پرسش کرد؟

این پرسش به طریق اولی برای ما که اولاً ارتباط‌مان با سنت قوی‌تر است و ثانیاً سنت متعلق به ما در جهت متعددی امکان‌مندی فزون‌تری به نسبت سنت مسیحی قرون وسطایی برای مواجهه با پرسش‌های معاصر دارد، جدی‌تر و بنیادی‌تر است، به‌عنوان مثال در مواجهه با «عقل» که به‌مثابه یک امکان قدرتمند که یک‌سنت می‌تواند بدان مجهز باشد، ارجاع‌دهی مهم به‌تعبیری که مایکل پترسون در کتاب عقل و اعتقاد دینی می‌آورد که اگر بخواهید تفاوت میان سنت مسیحی و سنت اسلامی را در مواجهه با عقل به‌طور ملموس درک کنید، کافی است کیرک‌گارد را با این‌رشد مقایسه کنید!

از مهم‌ترین مولفه‌های سنت اسلامی که به‌نظر قابلیت‌فراوانی در

این زمینه دارد، فلسفه سیاسی اسلامی است. این سنت فلسفی که خود نوعی دانش درجه یک محسوب می‌شود، ظرفیت فراوانی برای تاسیس یک فلسفه سیاسی جدید به‌مثابه رقیبی قابل‌اعتنا در مقابل سایر تلقی‌های رایج دارد. تعبیر درخشان اشتراوس را مبنی بر اینکه بحران جوامع مدرن را صرفا می‌توان با اتکا به فهم فارابی حل کرد، نباید از یاد برد. این درحالی است که فارابی به‌عنوان موسس قطعی فلسفه سیاسی اسلامی، در میان ما که او را از خود می‌دانیم به‌طرز عجیبی مغفول است! معلوم نیست با تعبیری که اشتراوس درمورد فارابی دارد، توقف در خوانش الهیاتی از فارابی چه معنای محصلی می‌تواند داشته باشد؟

در اینجانی خواه‌م به‌واکنش فلسفه سیاسی اسلامی به‌مسائل و بحران‌های جهان معاصر و ازجمله بحران کارآمدی بپردازم؛ چه اینکه صلاحیت پاسخگویی به این پرسش، از عهده صاحب این قلم برنمی‌آید، لکن اصل این پرسش، موضوعیت دارد.

به‌نظر اکنون زمان مناسبی است برای جدی‌تر اندیشیدن در باب ظرفیت‌های این سنت. به‌نظر می‌رسد شرایطی که امروزه در حوزه علم و به‌ویژه دانش سیاست در دنیا و نیز کشور ما وجود دارد، دلالت‌هایی قانع‌کننده در جهت ضرورت فعال‌سازی این ظرفیت و لزوم پویایی آن (مشخصا فلسفه سیاسی اسلامی) در اختیار ما قرار می‌دهد؛ خالی از لطف نیست که در اینجا به یکی، دو دلالت دم‌دستی اشاره‌ای مختصر کنم: شاهد اول اواخر سال ۹۶ بود که دکتر حسین بشیریه به‌تعبیری، یک پیام تامل‌برانگیز از قلب مدرنیته به مناسبت رونمایی از کتاب خود یعنی «احیای علوم سیاسی» منتشر کرد. بشیریه در این پیام اشاره کرد که در دوران اخیر علم سیاست در همه‌جا دچار اضمحلال و فروپاشی و پراکندگی گشته و بخش‌های ماهوی و اساسی و عمده‌ای از پیکر آن کنده شده است. به‌نحوی که تنها لاشه‌ش نحیف و از هم پاشیده و مرده و مثله‌شده‌ای از آن به‌جای مانده است. تا جایی که بود و نبودش به‌شکل فعلی برای جامعه و دولت و مردم فرقی نمی‌کند. بشیریه راه‌حل غلبه بر این بحران و چاره احیای سیاست و قبل از آن احیای علم سیاست را در گذار از دانش سیاسی اثباتی به حکمت سیاسی می‌داند؛ چه اینکه «اصولا حکمت سیاسی ذاتا معطوف به آینده و تدبیر و تغییر و اصلاح و حل مسائل و تشخیص و علاج و درمان بیماری‌های اجتماعی و عمومی به‌ویژه ناروایی‌ها و ستمکاری‌ها و بیدادگری‌ها بوده است.» از قضا با رجوع به فلسفه سیاسی اسلامی به‌ویژه آثار فارابی به‌روشنی درمی‌یابیم که بحث اصلاح و تدبیر و تغییر، مساله اساسی فلسفه سیاسی است. فارابی در احصاءالعلوم، در تقسیم‌بندی‌ای که از حکمت ارائه می‌دهد، آن را به دو دسته نظری و عملی تقسیم می‌کند و حکمت عملی را به آنچه می‌توان شناخت و درعین‌حال می‌توان «تغییر» داد، تعریف می‌کند، نیز غایات و اهداف (که به کلی در دانش سیاست اثباتی مغفول است) به‌شدت مورد توجه فلسفه سیاسی فارابی قرار می‌گیرد. ماجرای کتاب احیای علوم سیاسی و اعتراف شاید قدری دیر هنگام دکتر بشیریه را از آن روی مطرح کردم که خود وی دست‌کم حدود دوده‌ده دست به تنفیح جدی‌ترین متون در حوزه دانش سیاسی اثباتی زده است و اینک کتابی را می‌نویسد که به‌تعبیر خود او، بیان احساس ناکامی شخصی‌اش از صرف عمر از دست‌رفته در مطالعات پراکنده و بی‌هدف و جست‌وگریخته‌ای بوده که او طی چهاردهه گذشته انجام داده است. چه این پیام دکتر بشیریه را نوعی بیان فروتنانه در جهت ضرورت جدی‌گرفتن وجوه هنجاری و تجویزی دانش سیاسی توسط محققان بدانیم و چه آن را نوعی اعتراف و اذعان تلخ بر اشتباهات یک راه‌های طی‌شده درنظر بگیریم، تغییری در اصل پیام او ایجاد نخواهد کرد؛ پیامی که تذکری درباب ضرورت پرداختن به فلسفه سیاسی است. (آن هم در زمانه‌ای که با نوعی تصلب و انجماد دانش سیاسی مواجهیم.)

شاهد یا دلالت دوم، مصاحبه‌ای است که دکتر محمدرضا

تاجیک با مجله عصر اندیشه (سال چهارم، شماره ۱۷، تیر ۹۷)

انجام داده است. تاجیک با آنکه خود از چهره‌های محض در

دانش سیاسی پست‌مدرن است، پس از اینکه دانش سیاسی

اندیشه

دوشنبه ۸ خرداد ۱۴۰۲ شماره ۲۸۷۶



مدیرمسئول: محمدامین ایمانجانی - **سردبیر:** مسعود فروغی
تلفن و فکس: ۰۲۱) ۶۲۹۹۵۴۹۵ - **کدپستی:** ۱۱۳۵۱۳۳۸۱۶
چاپ: چاپخانه دانشگاه آزاد اسلامی

نشانی: خیابان حافظ، پایین‌تر از جمهوری، روبه‌روی ساختمان بورس، ساختمان فرهیختگان، طبقه سوم



اسلامی داشته است. این نوشتار بر این فرض بنیادی ای‌تتنا یافته که آرای حکمای مسلمان از فارابی تا ملاصدرا، به تبیین مطلوبیت‌های نظام هستی محدود نمانده، بلکه تا ترسیم مطلوبیت‌ها و نظام احسن در مدینه امتداد یافته است. درواقع «فلسفه سیاسی اسلامی، علاوه بر آنکه در باب غایات مدنی و دولت‌سختن می‌گوید، دغدغه‌ارتقای کارآمدی آن را نیز دارد.» با نگاهی به آثار مهم فارابی (به‌ویژه المله، فصول منتزعه، تحصیل السعاده و...)، ابن سینا، خواجه‌نصیر و ملاصدرا می‌توان مهم‌ترین مولفه‌های مربوط به ارتقای کارآمدی و مبانی برنامه‌ریزی عملی را ب‌سرای مدینه احصا کرد. اجمالا با دقت در منابع حکمی اسلامی، می‌توان به این دقیقه دست یافت که بنیاد و گاه مولفه‌های کارآمدی جایگاه و نقش ویژه‌ای در فلسفه سیاسی اسلامی و نزد حکمای مسلمان داشته‌اند. درواقع ایده محوری این نوشتار را می‌توان این‌گونه عنوان کرد که «فلسفه سیاسی اسلامی، دغدغه ارتقای کارآمدی دولت را دارد.» احصای دلالت‌های ناظر به کارآمدی دولت و بنیادهای آن در فلسفه سیاسی اسلامی و شبکه مفاهیم مرتبط با آن را در یادداشت‌های آتی پی خواهیم گرفت.

پی‌نوشت

۱- اخوان کاظمی، بهرام. درآمدی بر کارآمدی در نظام سیاسی اسلام. نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. ۱۳۸۸. ص ۶۴.
۲- اشتراوس، لئو. فلسفه سیاسی چیست؟ ترجمه فرهنگ رجایی، ۸ص

۳- محمدپور، احمد. روش در روش، درباره ساخت معرفت در علوم انسانی. نشر لوگوس. چاپ اول، ویراست دوم. ۱۳۹۷.

۴- واعظی، فلسفه سیاسی

۵- تامپسون، مل. فهم فلسفه سیاسی در بستر زندگی اجتماعی. ترجمه نرگس تاجیک نشاطیه. چاپ اول، بهار ۱۳۹۸. ص ۲۳.

6-Conceptual calarification

۷- دکتر داوری در نسبت میان «فلسفه» (یا فلسفه سیاسی که بیش از سایر شاخه‌های فلسفه با بسترها و بافتارهای سیاسی و اجتماعی ارتباط می‌یابد) و «آینده‌گری» تعبیر مهمی دارد که می‌تواند بیانگر در ترسیم‌شان آینده‌نگرانه فلسفه سیاسی و فهم کارآمدی دولت بر مبنای این شأن و مرتبه، گره‌گشا باشد. ایشان در کتاب فلسفه و آینده‌نگری به فقرات مهمی در این خصوص اشاره می‌کند که حکیمی که خرد و حکمت را با عنصر عمل و به قصد سیاست‌گری و تغییر وضع موجود در هم می‌آمیزد، بلکه صرفا یک کارشناس توصیفگر محافظه‌کار عرصه سیاست است؛ درحقیقت فلسفه سیاسی با اتکای به شأن هنجاری خویش، نه صرفا در «گذشته» می‌ماند و نه تن به لحظه «حال» می‌دهد (گرچه متفطن معاصریت هم هست و آن غیر از انفعال در برابر لحظه حال است)، بلکه پرتوی به آینده می‌افکند و افقی را در برابر ما می‌گشاید، لذا به‌شدت غایت‌اندیش و آینده‌نگر^۲ است و شأنی تدبیری دارد و دولت کارآمد به‌مثابه دولت مطلوب، جز با این درک از فلسفه سیاسی فهم نخواهد شد و کارآمدی آن ارتقا نخواهد یافت؛ این به این معناست که حساب کارآمدی را بعید بتوان به سهولتی که در نگره‌های فرآیندی، آماری، جامعه‌شناختی و مدیریتی وجود دارد، یکسره کرد.

دارد؟ پاسخ به این پرسش از یک‌سودر گرو پاسخ به پرسش از چیستی فلسفه سیاسی (به‌ویژه فلسفه سیاسی اسلامی) و تفطن به سرشت آن و از سوی دیگر در گرو درکی دقیق از مفهوم کارآمدی است. درک اثبات‌گرایانه و جامعه‌شناختی از کارآمدی حداقل به دو لیل، درکی ناقص محسوب می‌شود: اولاً بحث کارآمدی را به یک مبادر فنی و تکنیکال فرومی کاهد و ثانیاً حداکثر شأنی که برای فلسفه سیاسی قائل است، شأن توصیفی و گزارشگری پدیدارهاست و این نوعی پس‌زنی فلسفه سیاسی به‌عنوان کوششی غیرعلمی است که به‌تعبیر اشتراوس، خصیصه اثبات‌گرایی عصر جدید است.^۳ در اثبات‌گرایی آنچه معرفت به حساب می‌آید، باید مبتنی بر تجربه باشد؛ تجربه‌ای که مشاهده‌گر می‌تواند به‌وسیله حواس خود درک کند. سنت اثبات‌گرایی خصوصیات خود را از پافشاری بر تقدم معرفت‌شناسانه مشاهده مستقیم کسب می‌کند و بر این باور است که حواس تنها راه آشنایی مستقیم ما با جهان و تنها منبع خبری دستکاری نشده ما هستند. این دریافت باید بدون فرآیند شناختی فعالیت ذهنی کسب شود، باید یک تجربه ناب و خالی از هر پیش‌آگاهی باشد^۴؛ طبیعی است که چنین تلقی‌ای، جایی برای فلسفه سیاسی به‌یژه ابعاد هنجاری و ارزشی آن (به‌عنوان مهم‌ترین و بنیادی‌ترین بعد فلسفه سیاسی) باقی نمی‌گذارد. البته برخی محققان درکنار شأن تجویزی، شأن توصیفی نیز برای فلسفه سیاسی قائل هستند،^۵ حال آنکه برخی دیگر از محققان، شأن گزارشگری و توصیف‌مندی فلسفه سیاسی را انکار می‌کنند و آن را به علم سیاست حواله می‌دهند.^۶ البته در مقام تحقق، فلسفه سیاسی در دوران سطره پوزیتیویسم منطقی، عملا به‌محاق رفت و شأن آن صرفا به توصیف و ابضاح مفهومی^۷ مهم‌ترین دانش‌واژه‌های سیاسی نظیر دولت، قدرت، حاکمیت، حکومت، مشروعیت و... تقلیل داده شد و البته در

اواخر قرن بیستم و با نضج یافتن پسااثبات‌گرایی و نیز برخی آثار شماخص نظیر «عدالت به‌مثابه انصاف»، جان رازر، فلسفه سیاسی حیاتی‌دیگربرایاقت و سوبه‌های هنجارین آن تقویت شد؛ گرچه این ابعاد هنجارین در حکمت سیاسی دیرین و در آرای فیلسوفان سیاسی کلاسیک نظیر افلاطون، ارسطو، فارابی و... از جایگاه بلندی برخوردار است (چنانکه فی‌المثل ارسطو، سیاست را وسیله دستیابی به خیر برین تعریف می‌کند) عملا در دوران مدرن و به‌ویژه پس از ماکیاولی است که به‌تعبیر اشتراوس، سیاست از بنیادهای خویش، بریده می‌شود و سیاستمدار، نه حکیمی که خرد و حکمت را با عنصر عمل و به قصد سیاست‌گری و تغییر وضع موجود در هم می‌آمیزد، بلکه صرفا یک کارشناس توصیفگر محافظه‌کار عرصه سیاست است؛ درحقیقت فلسفه سیاسی با اتکای به شأن هنجاری خویش، نه صرفا در «گذشته» می‌ماند و نه تن به لحظه «حال» می‌دهد (گرچه متفطن معاصریت هم هست و آن غیر از انفعال در برابر لحظه حال است)، بلکه پرتوی به آینده می‌افکند و افقی را در برابر ما می‌گشاید، لذا به‌شدت غایت‌اندیش و آینده‌نگر^۲ است و شأنی تدبیری دارد و دولت کارآمد به‌مثابه دولت مطلوب، جز با این درک از فلسفه سیاسی فهم نخواهد شد و کارآمدی آن ارتقا نخواهد یافت؛ این به این معناست که حساب کارآمدی را بعید بتوان به سهولتی که در نگره‌های فرآیندی، آماری، جامعه‌شناختی و مدیریتی وجود دارد، یکسره کرد.

کارآمدی- که گاه از آن به مشروعیت ثانویه نیز تعبیر می‌شود- از مهم‌ترین معیارهای ارزیابی نظام‌های سیاسی محسوب می‌شود. هر دولتی (منظور از دولت در اینجا کل هیات حاکمه است) جدا از مشروعیتی که بدان نیاز دارد به ساختاری که آن را قادر به اجرای مقاصدش کند، نیازمند است که از آن به کارآمدی تعبیر می‌شود. در یک تلقی، کارآمدی به‌عنوان موضوع علم سیاست دانسته می‌شود نه فلسفه سیاسی و این‌گونه عنوان می‌شود که کار فلسفه سیاسی بررسی مشروعیت و کار علم سیاست بررسی کارآمدی است. این تلقی تحت‌تاثیر رفتارگرایی به‌عنوان یکی از رویکردهای مهم دانش سیاسی اثباتی شکل گرفته است. دریافت نوشتار حاضر بر این تلقی استوار است که کارآمدی و مولفه‌های آن، جایگاه مهمی در فلسفه سیاسی

اثباتی را نقد می‌کند، چنین عنوان می‌دارد که امید چندانی به افق‌گشایی رویکرد پسامدرن ندارد. هنگامی که از تاجیک پرسیده می‌شود آیا حکمت و اندیشه شرقی (که به‌نظر می‌رسد فلسفه سیاسی اسلامی نیز در همین زمره است) ظرفیت پاسخگویی به نیازهای بشر امروز را دارد، او در جواب می‌گوید: «روح کاملا سکولار شده دانش سیاسی می‌رود که با آموزه‌های عرفانی و دینی انسان شرقی تلطیف شود. به‌نظر من این لازمه دانش سیاسی است که بتواند جسم زمخت غربی و روح لطیف شرقی را درکنار هم داشته باشد تا ما شاهد دانشی باشیم که افزون بر بدن جامعه، به روح و ذهن آن هم بپردازد. اینجاست که انسان شرقی می‌تواند نقش‌آفرین باشد. انسان شرقی باید با ضمیمه کردن روح شرقی خود به دانش سیاسی بتواند این دانش را از بساطت و انجمادی که در بستر گفتمان‌های سکولار غربی و درنتیجه نگاه علم‌گرایانه و خردگرایانه غربی شکل گرفته است، خارج ساخته و دانش سیاسی متفاوتی را متولد کند که نیاز زمانه ماست.»

این شواهد و دلالت‌ها که کم‌هم نیستند و صرفا به دو نمونه از آن اشاره شد، ناظر به این است که حل مسائل امروز ما و ازجمله مساله کارآمدی دولت، بدون اعتنا به سنت (و به‌ویژه فلسفه سیاسی اسلامی به‌مثابه بخش مهمی از این سنت) تقریبا غیرممکن است، لذا یکی از مدعیات اصلی نوشتار حاضر در راستای توجه دادن به این نکته بنیادین است که می‌توان (و بلکه بایسته است) کارآمدی را از منظر فلسفه سیاسی مورد توجه داد. کارآمدی جزء آن دسته مفاهیمی است که با فهم رایج سیاسی قابل‌فهم نخواهد بود. (گرچه‌آنگاه که به‌مثابه یک مفهوم ژئوریک یا خطابی مورد توجه قرار می‌گیرد برای همگان امری خوشایند و مقبول به‌نظر می‌رسد.)

چرا فلسفه سیاسی؟

حال برای دست‌یازیدن به فهمی چنان عمیق از کارآمدی چه باید کرد؟ ژرفکاوی! و فلسفه سیاسی عهده‌دار این مهم است. اگر بپذیریم که کمتر دانشی چون فلسفه سیاسی به حیاتی‌ترین مسائلی می‌پردازد که بشر در زیست مدنی خود بدان احتیاج دارد، پس لاجرم برای ژرفکاوی درباب کارآمدی باید به فلسفه سیاسی متوسل شد.

طرح مساله کارآمدی در فلسفه سیاسی، در بادی امر ممکن است قدری غریب یا خلاف عادت به نظر برسد؛ چه اینکه امروزه وقتی از کارآمدی سخن به‌میان می‌آید، دانش‌هایی نظیر آمار و ریاضیات و اقتصاد و مدیریت خود را متولی بررسی کارآمدی دولت می‌دانند. درواقع طبق تلقی رایج از کارآمدی، نسبت چندانی میان فلسفه سیاسی و کارآمدی وجود ندارد؛ با این توضیح که فلسفه سیاسی، جای طرح مباحثی نظیر مشروعیت است نه کارآمدی که یک امر فرآیندی و ناظر به مشروعیت‌یابی است و لذا چنین ادعا می‌شود که به‌دلیل غالب بودن وجوه جامعه‌شناختی بحث کارآمدی دولت، جنبه اثباتی و تحصلی این بحث، بیشتر است^۱ و از این طرح مساله کارآمدی، ذیل فلسفه سیاسی چندان مورد اقبال نیست. (ضمن اینکه اصولا فلسفه سیاسی از نظر دانش سیاسی اثباتی، مجموعی از گزاره‌های رمزآلود، مهمل و بی‌معناست.) این تلقی اگرچه تقریبا دیدگاهی رایج محسوب می‌شود اما در نقطه مقابل، دیدگاهی است که جایگاه طرح مساله کارآمدی را فلسفه سیاسی می‌داند. فلسفه‌های سیاسی دولت‌محور (به‌ویژه فلسفه سیاسی کلاسیک اعم از فلسفه سیاسی یونانی و فلسفه سیاسی اسلامی) چون به اهداف و غایات و دستیابی به آنها می‌اندیشند، بحث از کارآمدی دولت و دولت کارآمد را ضروری خود می‌دانند والا دستیابی به اهداف مقدورشان نیست؛ چه اینکه بدون ارتقای کارآمدی دولت و در فرض عدم وجود دولت کارآمد، اساسا دستیابی به این اهداف، منتفی است.

نسبت فلسفه سیاسی و کارآمدی دولت

پرسشی مهم در این میان به ذهن متبادر می‌شود که اصولا چه نسبیتی میان کارآمدی دولت و فلسفه سیاسی وجود